

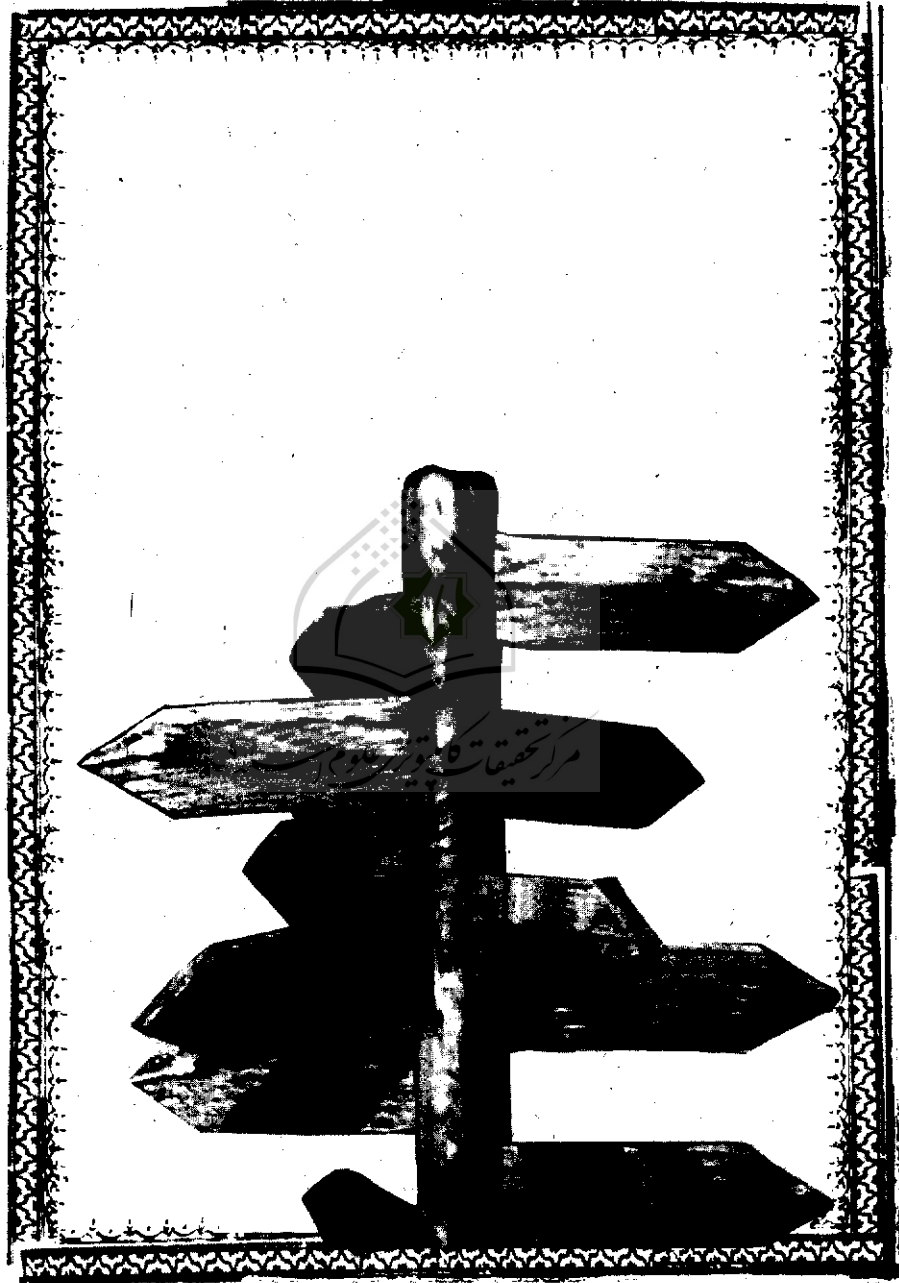
وسکولاریسم

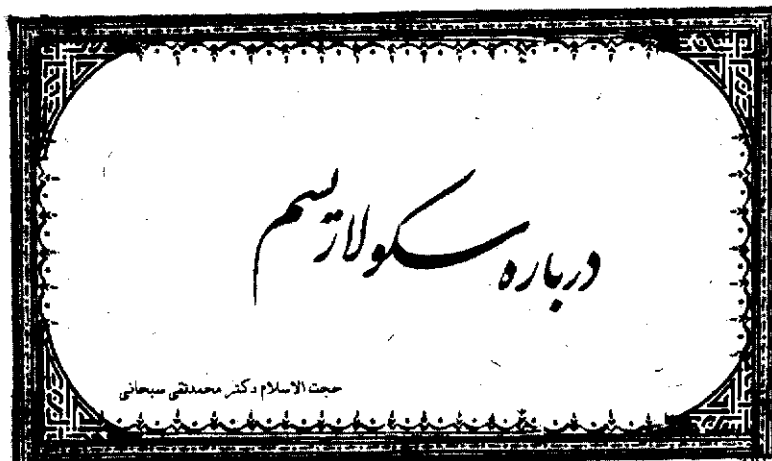
لوپرنون

هم اندیش دوم رسانه‌ی

گفتارها و نوشتار







درآمد

مسئله‌ای که همیشه با آن مواجه هستیم، تعریف و حدود معنوی سکولاریسم است. این مسئله، آن اندازه مهم و اساسی است که شاید بدون آن هر بحث دیگری درباره سکولاریسم ناتمام باشد. در نتیجه به نظر می‌رسد پیش از هر کاری، اولویت با روشن شدن مقصود ما از سکولاریسم است. حتی در این باره می‌توان گفت که امروزه نه تنها جامعه ایران بلکه در کل، جهان شرق و حتی فرهنگ غرب هم با بحران تعریف سکولاریسم مواجه است. البته دلایلی وجود دارد که مفهوم سکولاریسم تا این اندازه سیال و به تعبیر امروزی‌ها یک دال میان تهی یا دارای چند معنا شده که مشکلات بسیاری را هم برای بحث‌های نظری و کاربردی درباره سکولاریسم فراهم کرده است.

در محضر تعریف

وقتی سخن از معنای سکولاریسم می‌شود، غالباً سلسله‌ای از تعاریف یا ریشه‌شناسی لغوی این واژه را در منابع می‌آورند. معمول این است که در ابتدا ریشه‌های لغوی و تعریف سکولاریسم را از منظر لاتین بررسی نموده و سپس به سراغ تعاریفی می‌آیند که امروزه رایج است.

تا امروز در بحث‌های نظری و معرفتی، مشکل همین تشابه‌سازی‌ها و تطبیقات معنایی سکولاریسم و دیگر واژه‌ها بوده است. در نتیجه اجتناب بهتر است مشخص کنیم که سکولاریسم چه چیزهایی نیست.

آن چه نیست

الف) سکولاریسم با مجموعه‌ای از روش‌ها و رویه‌هایی اجتماعی مانند دموکراسی، پلورالیسم،

• حجت‌الاسلام دکتر محمدتی سبحانی

سببانی

متولد ۱۳۳۲ شهر شیراز

تخصصیات

دانش آموخته حوزه علمیه قم (خارج فقه و اصول)

دکترای فلسفه از دانشگاه تربیت مدرس قم

تالیفات

درآمدی بر نظام شخصیتی زن

الگوی جامع شخصیت زن

و...

مسئولیت‌ها

مدیریت پژوهشی موسسه آموزشی و

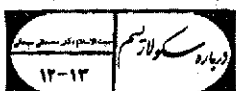
پژوهشی امام خمینی (ره) (۱۳۷۶-۱۳۷۳)

مدیریت مرکز پژوهش‌های اسلامی

صلواتیه (۱۳۸۱-۱۳۷۶)

معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی قم

رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



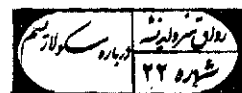
تسامح، حقوق بشر، آزادی‌های فردی اشتباه گرفته شده است و این، خاص ادبیات ما نیست. بلکه در بسیاری از نقاط جهان مانند ترکیه یا حتی غرب چین خلطی رخ داده است. برای نمونه گاه در کشوری مانند ترکیه آن را با لایسیته یا در غرب با مردم‌سالاری مترادف می‌کنند. درحالی‌که واژه سکولاریسم، هیچ‌کدام از این‌ها نیست؛ نه به لحاظ دلالت معنایی و نه به لحاظ وقوع تاریخی سکولاریسم با این مقولات لزوماً تطبیق نداشته است. سکولاریسم به همان اندازه که با دموکراسی در معنا و در واقعیت تطبیق دارد، با فاشیسم، نازیسم و استبداد نیز همراه بوده است، جالب آن‌که در جهان سوم، سکولاریسم جنبه آزادی فردی را تبلیغ نکرده و اساساً با کودتا و استبداد همراه بوده است. در نتیجه از این جهت نمی‌توان سکولاریسم را با این موارد شبیه دانست و امروزه در ادبیات رسمی و آکادمیک، تعریف سکولاریسم به مولردی از این دست که زمانی شایع بود، حذف شده و مورد اعتنا نیست.

ب) گاه سکولاریسم را بر مکاتبی مانند لیبرالیسم، کاپیتالیسم یا ناسیونالیسم تطبیق داده و گفته شده است که سکولاریسم در واقع همان مدعیات لیبرالیسم را دنبال می‌کند یا سکولاریسم با سرمایه‌داری نسبت و ارتباط نزدیکی دارد. یا برخی گفتند با مقوله ناسیونالیسم هم‌خوانی و انطباق دارد.

تحقیقات نشان داده است که این نوع انطباق نیز صحیح نیست. باز نه از نظر معنایی، سکولاریسم با این مقولات نسبت پیدا می‌کند و دلالتی دارد و نه به لحاظ تطبیق تاریخی این‌گونه است. در تطبیق تاریخی به همان اندازه که نظام‌های به اصطلاح لیبرال، سکولار هستند نظام‌های سوسیالیستی هم می‌توانند سکولار باشند و حکایت در جانب نظام‌های ناسیونالیستی هم این‌گونه است.

پ) یکی از اشتباهات بزرگ و فراوانی که در تاریخ غرب صورت گرفته است مترادف تلقی کردن سکولاریسم با عقل‌گرایی است درحالی‌که سکولاریسم می‌تواند ضدعقل‌گرا نیز باشد. جالب آن‌که نهضت‌های مقابل آمانیسم مانند نهضت‌های طبیعت‌گرا هم سکولار بودند و اتفاقاً نشان دادند که آن‌چه در غرب بیشتر بستر عمومی سکولار را تشکیل داد، آمانیسم نبود؛ یعنی در

1. Rationalism



دایره سکولاریسم، امانیسم به شکست می‌انجامد و در نتیجه همگان روی به طبیعت‌گرایی و طبیعت‌محوری می‌آورند.

ت) پاره‌ای گفتند که سکولاریسم همان علم‌گرایی^۲ است. در حالی که این چنین نیست؛ سکولاریسم لزوماً از نظر معنایی با علم‌گرایی ارتباطی ندارد.

ث) باز هم می‌توان مقولات دیگری را از سکولاریسم نفی کرد. برای نمونه برخی گفته‌اند، سکولاریسم همان الحاد است؛ یعنی نفی خدا و نفی هرگونه عبودیت در عالم؛ باز این برابری هم برابری درستی نیست. سکولاریسم همان‌طور که می‌تواند با الحاد جمع شود می‌تواند با نوعی دین‌باوری و خداباوری هم همراه باشد. بله! درست است که نهضت سکولاریسم بیشتر در سمت و سوی الحاد و شکاکیت در غرب رشد کرده و این بستر مناسب‌تری است برای رشد سکولاریسم ولی این بدان معنا نیست که در درون معنای سکولاریسم مقوله الحاد نهفته است که اگر جایی ببینیم دین‌باوری و یا نوعی خداباوری وجود دارد، گمان کنیم خبری از سکولاریسم نیست. درحالی‌که تاریخ غرب هم نشان داده که بین این دو مقوله را می‌توان جمع کرد. حالا این که چگونه دین‌باوری یا چه نوع خداگرایی در چهارچوب سکولاریسم جاری می‌شود، این بحث جدایی می‌طلبد.

سیالیت یک مفهوم

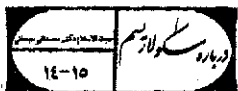
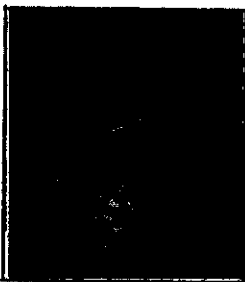
در برابر سکولاریسم چه چیزی وجود دارد؟

پیش از این که بگوییم چه چیزی در برابر سکولاریسم وجود دارد، باید این مهم روشن شود که چرا تعریف سکولاریسم این‌همه تنوع و سیالیت دارد و چرا برخی این اشتباهات را درباره معنای سکولاریسم کرده‌اند یا حتی آن‌هایی که درست اندیشیدند هم نتوانستند بر یک معنای مشخصی برای تعریف سکولاریسم به اجماع برسند.

چندین عامل مختلف را برای این نقصان می‌توان برشمرد:

۱. سکولاریسم یک مکتب و یک ایدئولوژی بسته دارای قواعد معرفتی و پیشنهادات عملی نیست. از این جهت تعریف این مقوله کار دشواری است. چرا که سکولاریسم یک رویکرد یا

2. Scientism

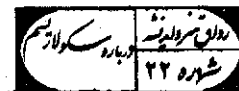


یک نگاه است. به تعبیر دقیق‌تر یک فلسفه زندگی یا یک پیشنهاد برای زندگی است. یک پیشنهاد برای تفکر است. این است که برخلاف اندیشه‌هایی مانند لیبرالیسم یا سوسیالیسم که ادبیات بسیار غنی و مفصل پشت سر خود دارند، سکولاریسم در غرب یک ادبیات بسیار رنجور و کم‌مایه‌ای را برجای گذاشته است. به گونه‌ای که مجموع آثاری که درباره سکولاریسم نوشته شده شاید به اندازه یک‌صدم آن چیزی که درباره لیبرالیسم نوشته شده نباشد. یعنی یک ایراد اصلی درباره سکولاریسم همین عام بودن و کلی بودن آن است و این که فاقد تحدیدات معرفتی، معنایی و عملی است. به همین دلیل برخی پیشنهاد کردند که به جای واژه سکولاریسم، واژه فلسفیت‌زدایی را به کار ببریم. چرا که این یکی دست کم واژه‌ای روشن‌تر است. حتی برخی گفتند تطبیقات آن را نام ببریم تا منظور از واژه سکولاریسم مشخص‌تر شود. برای نمونه اگر از سکولاریسم عقل‌گرایی را قصد کرده‌اید چرا نمی‌گویید راسیونالیسم و...

به هر روی این پیشنهاد، امروز در دنیای غرب خیلی تکرار می‌شود که به جای واژه سکولاریسم یا لایسیسیسم از واژه‌های دیگری استفاده کنیم که معنای روشنی دارند. دلیل آن همین خصوصیت رویکردی بودن این دو واژه است که نمی‌توانند آن قاعده‌مندی ایندولوژی را رعایت کنند. البته دلیل دیگر این است که اساساً این مقولات در دانش اجتماعی غرب تعریف می‌شوند. چرا که بیشتر ایندولوژی‌ها را متفکران اجتماعی تعریف کرده‌اند.

منتقدان سکولاریسم به این مسئله اشاره کرده‌اند که دانش اجتماعی از تعریف سکولاریسم ناتوان است؛ به این دلیل که خود علوم اجتماعی در غرب زائیده سکولاریسم هستند. در نتیجه وقتی دانشی درون یک پارادایم تولید می‌شود، نمی‌تواند بازگردد و چهارچوب خودش را تعریف کند.

از سویی چون مفهوم و حقیقت سکولاریسم یک مقوله پویا و تاریخی است همین به واژه سکولاریسم نوعی سیالیت بخشیده است. در حقیقت سکولاریسم برای خود یک تاریخ دارد. تاریخی که به آن کمتر توجه شده است. این تاریخ، سکولاریسم را مشمول یک تکامل معنایی کرده است و اگر ما در معنای سکولاریسم تعدد و تغییر می‌بینیم، ناشی از گذشت مراحل متعدد برای دست یافتن به سکولاریسم در تاریخ غرب است.



سکولاریسم جوهره نظری مدرنیته است و به گمان ما بهترین معنا و بهترین چهارچوبی که می‌توان در آن تکرر و پراکندگی مدرنیته را جمع نمود و نشان داد که آن چه در دوران مدرن در غرب اتفاق افتاده است و تمدنی که با همه تکرر خود و با همه اختلاف خود از یک سو به حرکتی بهره‌مند بوده، اندیشه سکولاریسم است. در حقیقت سکولاریسم آن هسته مرکزی و هسته معنایی مدرنیته تلقی می‌شود و اگر مدرنیته در تاریخ خودش از رنسانس تا دوران ما - که دوران پُست مدرن است - دچار تحولات عمیق و اساسی شده و یک تکامل تاریخی را پشت سر گذاشته است ناشی از جوهره سکولاریسم بوده که این تحول و تغییر را تضمین کرده است. به هر میزان که در مدرنیته تنوع و تکرر می‌بینیم، این تنوع و تکرر بر روی مفهوم سکولاریسم سایه افکنده است. اگر مدرنیته توانسته با همه کثرت، پراکندگی و با همه نقدهای درونی خود در نهایت یک مسیر تکاملی را طی کند مرهون اندیشه سکولاریسم است.

پس نباید انتظار داشته باشیم که سکولاریسم یک مقوله ثابت و کاملاً دارای چهارچوب باشد. اتفاقاً اهمیت سکولاریسم در همین پویایی، قابلیت تطبیق و قابلیت توسعه و تکامل آن است. کسانی که آمده‌اند و گفته‌اند سکولاریسم مربوط به دوران مدرنیسم است و پُست‌مدرنیسم نقدی بر سکولاریسم است سخشان درست نیست. اتفاقاً پُست‌مدرنیسم اوج تکامل سکولاریسم است! چنان‌که باید گفت پُست‌مدرنیسم اوج تکامل معنای مدرنیته است و به معنای نفی مدرنیسم نیست.

کسانی که پُست‌مدرنیسم را نفی مدرنیسم می‌دانند، چون معنایی از مدرنیسم و مدرنیته اراده می‌کنند که معنای اولیه عصر روشنگری است - یعنی یک تلقی اولیه از مدرنیته به لحاظ تاریخی دارند - در نتیجه وقتی این تلقی را بر تاریخ امروز تطبیق می‌دهند احساس می‌کنند امروزه آن معنای اولیه از دست رفته و چیز جدیدی به وجود آمده است. درحالی‌که پُست‌مدرنیسم ادامه مدرنیسم است و سکولاریسم رشته‌ای است که آغاز رنسانس تا دوران پُست‌مدرنیسم را به هم‌دیگر وصل می‌کند. چرا؟ چون در ذات سکولاریسم نوعی سیالیت و پویایی وجود درد که می‌تواند این نقش را بازی کند.

پس چرا از واژه پُست‌مدرنیسم استفاده می‌کنیم؟

این استعمال واژگانی، به معنای نفی سکولاریسم و نفی مدرنیسم نیست. تفسیر درست برای پست‌مدرنیسم این است که بشر، در عصری زندگی می‌کند که مدرنیته همه جوهره درونی خود را بروز داده و به تمام لوازم عملی نظر خود دست یافته است. در نتیجه پست‌مدرنیسم یعنی پایان یک اندیشه و آغاز دورانی جدید با یک اندیشه نو و این به معنای تقابل و یا تضاد مدرنیسم و پست‌مدرنیسم نیست.

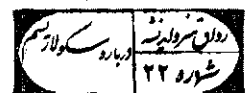
در محضر تاریخ

حال بر اساس این نگاه باید مروری تاریخی داشته باشیم تا دریابیم سکولاریسم چگونه همپای مدرنیسم پیش آمده و این معنا چگونه تحول پیدا کرده است و آیا این تحول معنایی به معنای از دست دادن هسته اصلی است؟

یک هسته معنایی ثابت برای سکولاریسم وجود دارد که در مسیر تاریخی در حال تکامل است. اولین تعریفی که برای سکولاریسم شد، جدایی دین از سیاست بود. این تعریف از اوایل رنسانس در غرب به وجود آمد و معمولاً ظهور عملی آن را در عهدنامه وستفالی می‌دانند که پس از جنگ‌های سی ساله اروپا پیمان نامه‌ای امضا شد که این نه به معنای اوج این مرحله از سکولاریسم بلکه یک نماد تاریخی برای این تعریف از سکولاریسم شد.

در این عهدنامه قدرت اقتصادی و سیاسی کلیسا به دولت - ملت‌های جدید اروپایی که در آن زمان شکل گرفته بودند واگذار شد. اموال کلیسا مصادره شد. در آن زمان کلیسا بر زمین‌ها و اموال بسیاری در اروپا سیطره داشت. با این عهدنامه قدرت اقتصادی و مقداری هم قدرت سیاسی کلیسا از بین رفت. البته این تنها یک سوی ماجرا بود. آنچه روی داد تعریف اولیه سکولاریسم را شکل داد و آن تعریف، چیزی نبود جز این که باید میان نهاد دولت و نهاد کلیسا تفکیک کرد.

بر این تعریف اشکالاتی وارد شد؛ از جمله این که اصل تفکیک میان دین و سیاست به معنای دو نهاد با دو کارکرد چیز تازه‌ای نبود و این تعریف به دوره رنسانس اختصاص نداشت بلکه در قرون وسطی، در دوره یونان باستان و تقریباً در همه جوامع انسانی در گام اولیه با این تفکیک

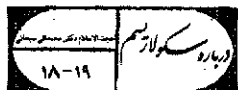


نهادی مواجهه بوده‌ایم. حتی در جامعه باستان ایران که گفته می‌شود یک جامعه دینی بوده نیز چنین تفکیکی وجود داشته است. چرا که رئیس کاهنان، فردی غیر از پادشاه یا فرمانده ارتش و... بوده است. ولی این تفکیک، رسماً در دوره رنسانس تعریف شد. به عبارت دیگر در این دوره آن چیزی که پیش از آن وجود خارجی داشت، تئوریزه گردید و اگر مرزهایی هم ناشناخته بودند، این مرزها کاملاً تبیین شدند.

این تازه طلوعه اول سکولاریسم بود و متأسفانه امروز حتی در جامعه ما و یا در جوامعی چون هند و ترکیه هم تلقی‌ای که از سکولاریسم وجود دارد همین تلقی تاریخی اولیه است. درحالی که در خود غرب، این تعریف گامی فراتر رفت. چرا که در دوره روشنگری معتقد بودند تفکیک نهاد دین از دولت به معنای ابتدایی آن کارساز نیست. آن چه در دوره مدرن اتفاق افتاد تفکیک میان ارزش‌ها و مرجعیت معرفتی حوزه دین و سیاست بود. یعنی قائل شدن به وجود دو مرجع معرفتی و ارزشی؛ یکی که به تمشیت امور دنیای انسان‌ها می‌پردازد و دیگری به حوزه معنویت انسان‌ها بازمی‌گردد و آن دنیا را برای ایشان تامین می‌کند.

در مقایسه‌ای میان تعریف سکولاریسم در عصر رنسانس یا عصر روشنگری، درمی‌یابیم آن تعریف کاملاً با مناسبات آن دوره تناسب داشته ولی در عصر روشنگری تعریف سکولاریسم متناسب با خواسته‌های آن دوره تغییر می‌کند. در عصر رنسانس هنوز تفکیک ارزشی میان سیاست و دین نداریم یا اگر هم وجود دارد در حاشیه است ولی در عصر روشنگری است که اندیشمندان به صراحت و سیاست‌مداران و کارگزاران اجرایی به وضوح سخن از جدایی میان ارزش‌های مدیریتی در جامعه و ارزش‌های معنوی در حوزه ارتباط با خدا و عالم ماوراء می‌زنند. این نشان‌دهنده یک همپایی میان تعریف سکولاریسم، تحولات اجتماعی و تحولات اندیشه‌گی در دوران مدرن است.

از این فراتر در عصر صنعتی - در قرن نوزدهم - شاهد یک تعریف جدید از سکولاریسم هستیم. در این تعریف دیگر سخن از فصل میان دین و دولت و یا فصل ارزش‌های سیاست با دین نیست. در این تعریف ادعا می‌شود که سامان بخشی به حیات این جهانی بشر و تحصیل



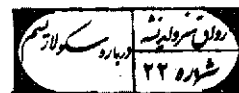
سعادت در این جهان بدون توسل به عناصر و ابزارهای جهان دیگر امکان‌پذیر است. به تعبیری، این جهان یک جهان خودبسنده است و ابزارهای این جهانی برای سعادت این جهانی کفایت می‌کنند. قواعد این جهانی کاملاً مشکل بشر را هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ تمشیت امور اجتماعی تأمین می‌کند.

تفاوت این مرحله با مرحله گذشته روشن است:

۱. در این مرحله سخن از حیات این جهانی آدمی است. یعنی جهان انسان به صورت کلی تصور شد و دیگر مانند دوره روشنگری از حوزه عمومی و خصوصی سخن گفته نشد. در دوره پیشین، این سخن وجود داشت که حیات این جهانی انسان دو تکه است؛ تمشیت امور یک بخش را دین - حوزه خصوصی - و بخش دیگر را - حوزه عمومی - سیاست‌مدارن برعهده داشتند. این تفکیک، دیگر در دوره صنعتی وجود نداشت. چرا که به طور کامل حیات این جهانی آدمی از حیات آن جهانی تفکیک شد و معتقد شدند سعادت این دنیا را می‌توان با همین ابزار دنیا تأمین نمود. پس فرد و جامعه هر دو در این تعریف جدید، مشمول اندیشه سکولاریسم شدند.

۲. مفهوم سعادت در غرب واژه دیرینی است که از دوران باستان تا دوران قرون وسطی و تا دوران مدرن جایگاه بسیار مهمی دارد. اساس هویت انسان در غرب بر محور سعادت تعریف می‌شود. آن چیزی که هماهنگ‌سازی و معنابخشی به حیات انسانی را در فلسفه غرب متکفل است، سعادت است. سعادت در این تعریف جدید، همه این جهانی می‌شود و در این سعادت نه مفهومی از خدا وجود دارد و نه ارتباطی با جهان واپسین؛ این سعادت چیست؟

این سعادت همان چیزی است که آدم حس می‌کند و برای او دست‌یافتنی است. سکولاریسم در این تعریف جدید، تصریح می‌کند که می‌خواهد آن چه را که برای بشر زمانی دست‌نیافتنی بود یا وعده دست‌یافتن به آن به جهان دیگر موکول شده بود، در همین دنیا در دسترس همین زندگی پنجاه و شصت‌روزه آدمی قرار دهد.

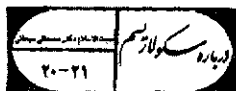


این مرحله سوم به یک معنا، گام سوم در تکامل مفهومی سکولاریسم است. پارامی به همین مقدار اکتفا می‌کنند. آن‌هایی که عمیق به غرب می‌اندیشند و به سرچشمه‌ها مراجعه می‌کنند به این جا تمسک کرده و می‌گویند سکولاریسم یک فلسفه زندگی است. پس سکولاریسم یک نظریه اخلاقی - اخلاقی غرب - است. چرا که غرب از اخلاق، مفهومی خیلی وسیع‌تر از آن چه که ما می‌فهمیم، اراده می‌کند. در این معنا سکولاریسم یک نظریه‌ای است درباره حیات انسان و این که انسان درباره حیات خودش چگونه بیندیشد، آرمان‌ها و ارزش‌های زندگی خودش را چگونه سامان دهد و نوع علایق و ارتباطی را که با دیگران برقرار می‌کند بر چه محورهایی استوار سازد.

در مرحله چهارم، از سکولاریسم تلقی قرن بیستمی‌ای شده است. در این تعریف جدید سکولاریسم تنها پیشنهاد نمی‌کند که انسان‌ها درباره سعادت این جهانی با ابزارهای این جهانی بیندیشند بلکه سکولاریسم می‌گوید اساساً حوزه هستی، حوزه طبیعت و حوزه جهان امروز خالی از هر گونه قداست و رمز و راز است. در تعاریف پیشین می‌شد بین انسان و جهان ماورا، بین انسان و رمز و بین انسان و نیاز نوعی پیوند برقرار کرد. انسان در خلوت خودش صرف نظر از آن چیزی که در دنیا و در حیات این جهانی دارد، نوعی پیوند با قداست داشت ولی در این مرحله از تعریف سکولاریسم - که گاه به آن پست سکولاریسم اطلاق کرده‌اند چون سکولاریسم به تکامل حقیقت خود دست یافته است - دیگر در حقیقت انسان رمزی وجود ندارد و معنایی نیست. در این تلقی دیگر انسان تنها بخشی از طبیعت است.

حال کافی است میان این تعاریف مقایسه کنیم. در تعریف اول سکولاریسم، نوعی امانیسم یا همان انسان‌مداری مرکزیت داشت. در آن تعریف، مرکزیت دنیا از خدا گرفته شده و بر دوش انسان قرار گرفته بود. ولی در دوره پست مدرنیسم دیگر جهان مرکزی ندارد. برای انسان هویتی جدا از آن چیزی که با آن ارتباط دارد وجود ندارد و هیچ چیزی که نشان از ماورا داشته باشد وجود ندارد.

درست در این دوره است که ساختارها و بنیادها در غرب درهم می‌ریزند. واژگانی مانند



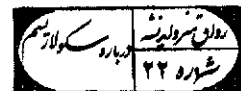
deconstruction در این دوره باب می‌شوند. قداست از هستی رخت برمی‌بندد و عرفان و رمز و راز از طبیعت به تدریج بیرون می‌روند. در این دوره دیگر انسانیت به عنوان هویت مستقل از محیط بیرونی دیده نمی‌شود. شخصیت انسان و آن چیزی که انسان را انسان و فرد را فرد می‌کند از بین می‌رود. در این دوره است که ما شاهد مقوله‌ای به نام بی‌هنجاری^۳ در غرب هستیم. دیگر جامعه غربی آن نسبت‌ها و ارتباطات اجتماعی و انسانی خود را که بر اساس اخلاق و آن هم متکی بر نوعی علومیت و ضمانت الهی بود از بین می‌برد. هنجارها همه هنجارهایی این جهانی و براساس نفع و فایده است. بحث از خودبیگانگی^۴ مولود این نوع نگاه و این نوع تعریف از سکولاریسم است. انسان از خود وارفته و از خود بیرون آمده ریشه در این اندیشه دارد. در این اندیشه انسان با میزکارش و با محاسبات اداری یکی شده است. شی‌شدگی، کالاشدگی و... واژه‌هایی هستند که در این عصر مطرح می‌شوند. این نتایج، حاصل تمامیت یافتن اندیشه سکولاریسم و به تعبیری به نهایت رسیدن و به پایان رسیدن - و نه به معنای گذشتن از آن و پیدا کردن پارادایمی جدید - پارادایم سکولاریسم است.

نهایت آن که

اگر بخواهیم برگردیم و یک تعریف اجمالی و یا یک نقطه تمایز برای سکولاریسم ارائه کنیم باید بگوییم، سکولاریسم اعتقاد به مرجعیت این جهانی برای زندگی این جهانی است. به بیان دیگر سکولاریسم اعتقاد به این دارد که در نگرش به این جهان، ارزش‌های حاکم بر آن و گرایش‌های موجود در مناسبات فردی و اجتماعی حیات آدمی، باید مرجع نهایی را در این جهان جست‌وجو نمود.

بر اساس این تعریف، دیگر سکولاریسم به معنای الحاد نیست. چون انسان می‌تواند به هر دینی که با قرائت عقلانی این جهانی او سازگار بود، معتقد باشد. یعنی عیبی نخواهد داشت که انسان به کتاب مقدس مراجعه کند و شریعت را معیار قرار دهد. ولی کدام شریعت؟ شریعتی که مورد تصویب عقل بنیادی این جهان انسان باشد و تا مادامی شریعت، مرجعیت خودش را حفظ می‌کند که این عقلانیت این جهانی از آن پشتیبانی کند. تفسیری از دین مبنای نگاه انسان به

- 3. anomy
- 4. alienation



هستی است که بر اساس عقل این جهانی تفسیر شده باشد. پس سکولاریسم یک نگاه و یک بینش است پیش از آن که یک دستورالعمل اجرایی و عملی برای زندگی باشد. به تعبیری یک رویت است و البته پیش از آن که رویتی در باب دین باشد در باب هستی و انسان است. سکولاریسم را نباید یک ایدئولوژی به حساب آورد بلکه چهارچوبی است که می‌تواند در درون خود مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های مختلفی را بیافریند. چنان‌که همین چهارچوب نظری سکولاریسم بوده است که توانسته امانیسم را بیافریند و در موقع نیاز راسیونالیسم را و باقی مکاتب را.

البته نباید گمان کنیم که اگر مصادیق، تعینات و تطبیقات در حال تحول هستند سکولاریسم نیز مفهوم خودش را از دست می‌دهد. بلکه بر همه این مکاتب، چهارچوب و ارزش‌های سکولاریسم حاکم است. برای نمونه برخی گمان می‌کردند اگزستانسیالیسم شورشی است علیه سکولاریسم ولی این‌گونه نیست. اتفاقاً اگزستانسیالیسم درست در چهارچوب سکولاریسم می‌اندیشد. نه حتی اگزستانسیالیست‌هایی چون فرانتس فانون بلکه اگزستانسیالیست‌های ایمانی‌ای چون کیرکی‌گارد هم بر همین بنیاد می‌اندیشند.

مارتین هایدگر در نقد هگل می‌گوید دنیای مدرن و اندیشه جدید غرب در پشت دیوارهای سکولاریسم ایستاده است و راه فراری ندارد. نیچه که اظهار کرد خدا مرده است در حقیقت می‌گفت در دنیای غرب چرا از خدا صحبت می‌کنید؟ اصلاً کجای این دنیا جایی برای سخن گفتن از خدا گذاشته شده است؟

